

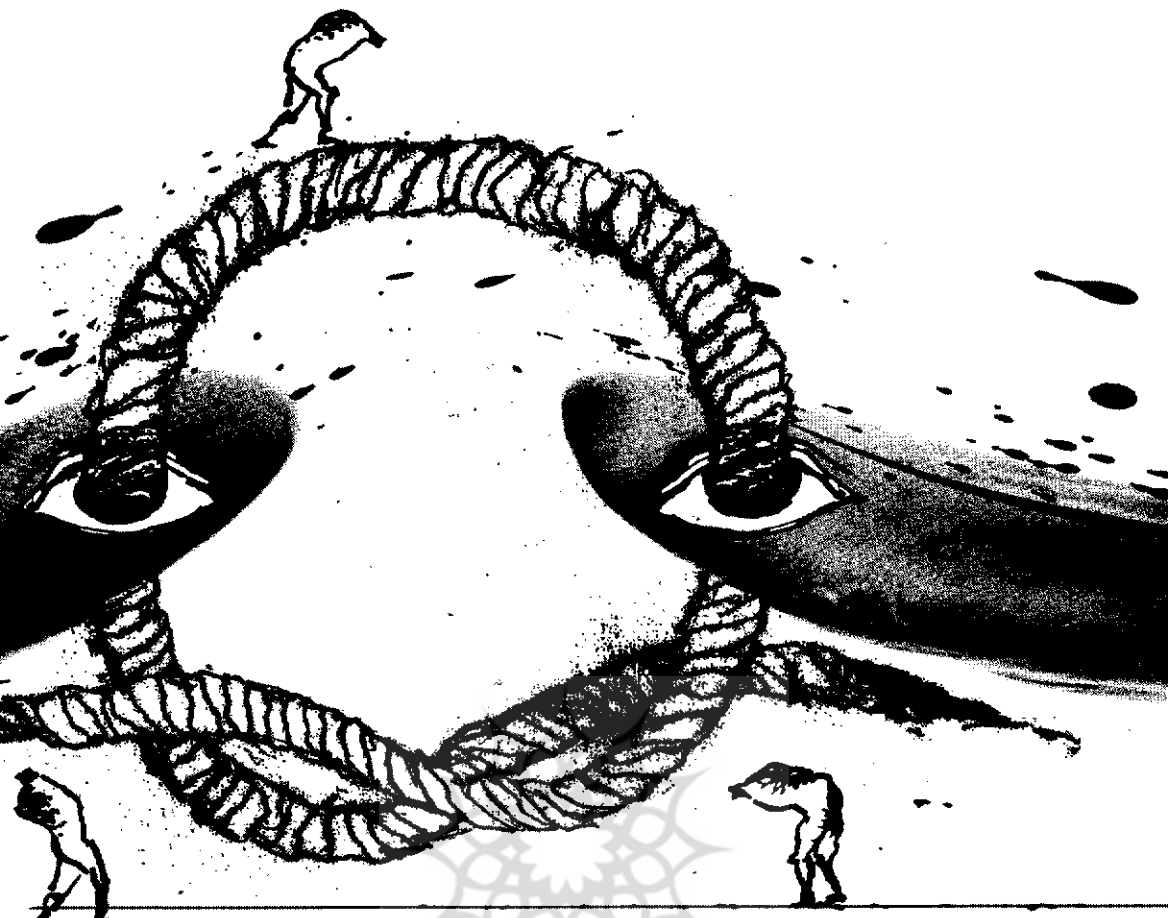


محمد رضا اسدی

حلقه مفقوده میان

پرتال جامع علوم انسانی





عالم دینی و روشنفکر دینی

پرتال جامع علوم انسانی

اگر تنها به ایرادهایی که بر روشنفکران (دینی و غیردینی) می‌گیرند توجه کنیم باید بگوییم که آنها گناهکاران بزرگی هستند و اگر تنها به محاسنی که در مورد عالمان دینی ذکر می‌شود توجه کنیم باید بگوییم که آنها قذیسان سترگی هستند اما حقیقت آن است که واقعیت با چنین تعبیری بیان نمی‌شود.

در باب دو گونه روشنفکر و عالم دینی می‌توان سخن گفت: ۱- عالم و روشنفکری که نمونه ایده‌ال محسوب می‌شوند. ۲- عالم و روشنفکری که فعلاً موجود هستند و گرچه با نمونه ایده‌ال خود قرابت و شباهتی دارند ولی از آن نمونه مطلوب هنوز

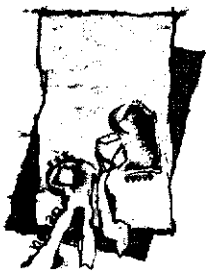
فاصله دارند. با این وصف اولاً آنچه که در این نوشتار به آن پرداخته می شود بیشتر مربوط به برخی از طیفهای اصلی عالم و روشنفکر «موجود» - خصوصاً در دوره پس از انقلاب اسلامی - است و نه عالم و روشنفکری که «ایده آل و مطلوب» هستند. و ثانیاً اگر استثناءهایی در هر یک از این دو صنف، موجود باشد که تحلیل حاضر دربرگیرنده آن استثناءها نباشد لطمه ای به خطوط اصلی و کلی بحث حاضر وارد نمی شود.

اما تاریخ نشان می دهد که آدمیان معمولاً گرچه خواسته اند به سوی ایده آلهای خود حرکت کنند ولی اکثراً در حسرت رسیدن به ایده آلهای خود مانده اند - و بلکه درمانده اند - و از این رو با پذیرش آنچه که داشته اند ایام را سپری کرده اند و نمی دانم جامعه ما نیز در این میان باید در حسرت حضور عالمان و روشنفکران ایده آل خود همچنان باقی بماند یا خیر، روزی خواهد آمد که این دو جریان فکری، نه تنها به نمونه های ایده آل خود واصل شوند بلکه - مهمتر اینکه - در یک قالب و صورت نوین به وحدت و یگانگی ای برسند که از توانایی هایی پیشین یکدیگر برخوردار و از نواقص همدیگر برکنار باشند.

این «حلقه مفقوده» همان چیزی است که محصول همنشینی دو جریان «روشنفکر دینی» و «عالم دینی» است با این تفاوت که دیگر در قالب دو نمونه یا تیپ فکری و اجتماعی جدا به نام «روشنفکر» و «عالم» ظهور نمی یابد بلکه در یک نمونه جدید تحقق می یابد که مستقل از آن دو نمونه قبلی و در عین حال برآمده از آنها است. اجازه بدهید در اینجا به همین مقدار از سخن به عنوان مدخل بحث، اکتفا کنیم و تفصیل مطلب را در طی این مکتوب تقدیم نمایم.

روشنفکر دینی

روشنفکر دینی، اصطلاحی است که در جامعه ما برای آن مصادیق متعدد و در عین حال «متفاوتی» را می توان شناسایی کرد. به لحاظ زمانی در یک تقسیم بندی کلی می توان روشنفکر دینی را به روشنفکر دینی قبل از انقلاب اسلامی و پس از انقلاب اسلامی تقسیم کرد اما اگر تحلیل و تقسیم بندی ما بخواهد دقیق تر باشد باید تحلیل ما از روشنفکر دینی بر اساس مدل «تیپ شناسی» صورت بگیرد.

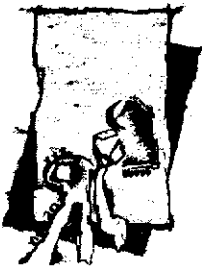


بدین معنی که مفهوم روشنفکر دینی را با توجه به تئیه‌های اصلی روشنفکری دینی می‌باید تحلیل و توجیه کرد فی‌المثل شخصیت فکری مرحوم بازرگان به عنوان یکی از مصادیق بارز روشنفکر دینی، هنگامی که مورد تحلیل قرار بگیرد مفهومی از روشنفکری دینی در اختیار ما قرار خواهد گرفت که با شخصیت فکری مرحوم شریعتی به عنوان یک روشنفکر دینی دیگر، تفاوت خواهد داشت. البته در همین حال می‌توان بین این دو شخصیت فکری مشترکات متعددی را نیز مشخص نمود ولی وجود اشتراکات ایشان مانع از توجه به تفاوت‌های این دو شخصیت فکری به عنوان دو تیپ از روشنفکران دینی نخواهد شد.

اساساً وقتی قرار شد در این مقاله بیشتر، تحلیل روشنفکری دینی - و عالم دینی - بر اساس وضع موجود این دو صنف صورت بگیرد و نه بر اساس وضعیت ایده‌آل و مطلوب، مفهوم روشنفکر دینی آنگونه تعریف خواهد شد که در خارج تحقق یافته است و نه آنگونه که ما انتظار داریم در خارج تحقق بیاید. از همین جهت است که می‌گوییم بر این مبنای روشنفکری دینی، عنوان عامی است که در زیر مجموعه آن می‌توان تئیه‌های «متعدد» و «متفاوتی» را شناسایی نمود که از جهاتی با یکدیگر شباهت و اشتراک و از جهاتی، با یکدیگر تفاوت و افتراق خواهند داشت. بنابراین نباید تصور کرد که بازرگان دقیقاً به همان معنای روشنفکر دینی است که شریعتی و شریعتی دقیقاً به همان معنای روشنفکر دینی است که پس از انقلاب کسانی با عنوان روشنفکر دینی به فعالیت پرداخته‌اند.

روشنفکری دینی با مرحوم بازرگان شروع به شکل گرفتن کرد و رفته رفته با شریعتی به تکامل رسید. اما با وجود شباهت‌های عملکرد این دو شخصیت روشنفکر، بازرگان، شریعتی نبود. به عنوان نمونه اگر بخواهیم بر اساس «عملکرد» میان بازرگان و شریعتی تفاوت قایل شویم می‌توانیم بگوییم، بازرگان روشنفکر دینی‌ای بود که در دوره‌ای از زندگی‌اش می‌کوشید تا نشان دهد، احکام و اعتقادات دینی نه تنها با دنیای علمی و صنعتی امروز منافاتی ندارد بلکه علوم جدید در موارد متعددی دین اسلام و خصوصاً احکام فقهی‌اش را تأیید و تأکید می‌کند - البته این دیدگاه همانطور که گفتیم فقط در برهه‌ای از حیات ایشان تأکید می‌شد - اما شریعتی، روشنفکر دینی‌ای بود که مثل بازرگان دغدغه دین داشت ولی دغدغه او این نبود که

علمی بودن احکام و اعتقادات اسلامی را ثابت کند بلکه بیشتر می‌خواست حقیقت اجتماعی دین و نقش الگوهای دینی را در هدایت جوامع دینی و انسانی امروزی، تبیین کند. او معتقد بود اسلام بیش از آنکه دارای یک هویت کلامی باشد، دارای یک هویت اجتماعی و فرهنگی و تاریخی است و البته این هویت اجتماعی و فرهنگی مدتهاست که در پرتو غلظت آن هویت کلامی، مغفول و مهجور واقع شده است و وظیفه خود می‌دانست که به عنوان یک روشنفکر دینی، اولاً اسلام فرهنگی و اجتماعی را از این مهجوریت رهایی بخشد و ثانیاً نشان دهد که دین اسلام، هنوز سخنان و هدایت‌های فراوانی دارد که در دنیای امروز می‌توان به آنها گوش سپرد و استفاده کرد. همین اشاره برای اهل تفکر کافی است تا تفتن یابند که مفهوم روشنفکری دینی فی‌المثل اگر بخواهد ناظر به عملکرد روشنفکری دینی در ایران اسلامی تعریف شود مفهومی خواهد بود که از معنای کاملاً واحد و یکسانی در مورد افراد متعدد برخوردار نخواهد بود، نه تنها «روش» این روشنفکران دینی در مواجهه با دین و شناخت آن متفاوت است بلکه نحوه معرفی ایشان از دین نیز متفاوت بنظر می‌رسد. - همچنان که عالمان دینی نیز تبیین واحدی از دین اسلام ندارند و گاه بر اسلام کلامی و گاه بر اسلام عرفانی و گاه بر اسلام فقهی تأکید می‌شود و اساساً اختلاف متکلمین و عرفا و فقهاء با یکدیگر به نحوه تلقی ایشان از هویت دین برمی‌گردد گرچه با یکدیگر اشتراکاتی نیز دارند. - به هر تقدیر با توجه به عملکرد روشنفکران دینی در مورد دین - چه قبل از انقلاب اسلامی و چه پس از آن - می‌توان این نتیجه عاجل را گرفت که نباید انتظار داشت وقتی از روشنفکری دینی سخن می‌گوییم، این مفهوم، از چنان معنای مشخص و ثابت و یکسانی باشد که در مورد تمامی افراد خودش در خارج به یک معنی بکار رود. خیر مفهوم و عنوان «روشنفکری دینی» و «روشنفکر دینی» لباس واحدی نیست که به اندازه قامت تمامی روشنفکران دینی دوخته شده باشد. بلکه در اینجا ما با لباسهای مختلفی روبرو هستیم که برای قامتهای متعددی دوخته شده است و حداکثر اشتراک این است که همه اینها نوعی لباس هستند و خلاصه اینکه کمتر باید تصور کرد که چون روشنفکران دینی به نحوی از انحاء با دین مرتبط هستند و از جهاتی در زیر چتر واحدی جمع شده‌اند پس مفهوم روشنفکر دینی نیز از یک معنی و هویت ثابت و



مشخص و یکسان در تمامی روشنفکران دینی حکایت می‌کند. عدم توجه به این نکته ساده اما مهم باعث شده است که کسانی صرفاً یک معنی ثابت و واحد برای «روشنفکر دینی» در نظر بگیرند و گمان کنند «روشنفکر دینی» یک تعبیر پارادوکسیکال است زیرا روشنفکری به معنی اعتقاد به عقل مدرن و دینداری به معنی مرسوم آن با یکدیگر جمع‌شدنی نیستند.

اما وقتی «روشنفکر دینی» نه بر اساس تعریف کلمه «روشنفکر» و «دینی» بلکه بر اساس سیر تحقق تاریخی روشنفکر دینی در جامعه ما و نحوه عملکرد روشنفکر دینی، ارزیابی و تعریف شود، ملاحظه می‌شود که «روشنفکر دینی» صرفاً یک معنی واحد ندارد - که عبارت باشد از «عقلانیت جدید به همراه تلقی سنتی از دین» - بلکه چنین تعبیر پارادوکسیکالی از روشنفکر دینی صرفاً یکی از تعاریف ممکن از این عنوان، می‌تواند باشد نه تنها تعریف ممکن یا مهمترین تعریف ممکن.

وقتی «روشنفکر دینی» با توجه به سیر تحقق تاریخی این مفهوم تعریف شود معلوم می‌گردد نه تنها مفهوم روشنفکر دینی از یک فرد روشنفکر دیندار تا روشنفکر دینی دیگر دچار تحول و تعدد است بلکه حتی در مواقعی در شخصی واحد مثل مرحوم بازرگان - به عنوان روشنفکر دینی - امکان دارد به تناسب عملکردی که در طول حیاتش داشته است بتوان دو یا چند مفهوم روشنفکر دینی را از نحوه فعالیت او انتزاع یا بر اساس آن تعریف کرد.

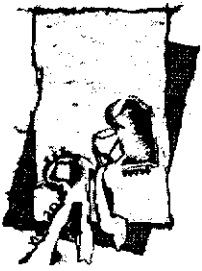
بنابراین با توجه به تعریف روشنفکری دینی بر اساس سیر تحقق تاریخی روشنفکران دیندار، می‌توان از در غلطیدن به دام افراط و تفریط در تعریف یا ارزشگذاری «روشنفکری دینی» پرهیز کرد. روشنفکر دینی بر این مبنا همان چیزی خواهد بود که تاکنون تحقق یافته است نه آنچه‌ای که قرار است در آینده تحقق یابد. از این رو روشنفکر دینی نه صرفاً کسی است که روشنفکری و دینداری‌اش با هم جمع نمی‌شود و نه صرفاً کسی است که روشنفکری و دینداری‌اش با هم جمع می‌شود و به جهت روشنفکری و دینداری‌اش می‌تواند به تعبیر مرحوم شریعتی، شمع جمع محفل دینداران باشد که بسوزد و گرما و حرارت ببخشد و روشنی بیافروزد. آری چون قرار شد روشنفکر دینی با توجه به آنچه که تاکنون تحقق یافته است، مورد تحلیل و تعریف واقع شود روشنفکر دینی می‌تواند هم «آن» و هم «این» باشد بدون آنکه در

«این» یا «آن» تعریف محصور و محدود گردد.

اکنون با توجه به مبنای واقع‌گرایانه‌ای که برای تعریف روشنفکر دینی در نظر گرفتیم - و همچنین در ادامه بر همین مبنا در مورد عالم دینی پیش می‌رویم - به توضیح عنوان «روشنفکر دینی» می‌پردازیم.

البته پیش از اینکه تعریف و جایگاه روشنفکر دینی را بر اساس نمونه‌های موجود آن در جامعه خود، توضیح دهیم شاید بی‌مناسبت نباشد که اشاره کوتاهی نیز به نسبت «روشنفکر» با «روشنفکر دینی» بر اساس سیر تحقق تاریخی این دو عنوان بنماییم. «روشنفکر» در بدو تولدش در ایران، محصول پاسخگویی به یک نیاز نبود. بلکه خودش نیازی را تولید می‌کرد و سپس اعلام می‌کرد که پاسخگوی آن نیاز است. از این جهت در مقام مقایسه میان «روشنفکر» با «عالم دینی» تفاوت‌هایی وجود داشت. یعنی تولد عالم دینی محصول پاسخگویی به یک نیاز طبیعی بود. به این معنی که وقتی مردم به دین رو آوردند، نیاز به شناخت بیشتر دین و گره‌گشایی از مشکلات دینی خود داشتند و البته کسی که این نیاز را برطرف می‌کرد، کسی نبود جز «عالم دینی».

اما تولد و حضور «روشنفکر» در جامعه ایران در جهت پاسخ به یک نیاز - نیاز به شناخت و استفاده از دنیای جدید - نبود بلکه «روشنفکر» در ابتدا تولد یافت و سپس نیازی را تولید کرد و سپس خود را به عنوان برطرف‌کننده آن نیاز به جامعه معرفی کرد. یعنی در ابتدا عموم مردم به دنیای صنعتی و علمی جدید رو نیاوردند که نیاز به شناخت بیشتر این دنیا، منجر به پیدایش «روشنفکر» برای پاسخگویی به این نیاز باشد. بلکه روشنفکر ایرانی چون با فرهنگ غربی پرورش یافته بود وقتی در جامعه حضور یافت نه تنها سختی با این جامعه نداشت بلکه به عنوان یک وصله ناجور به او نگاه می‌شد و بر همین اساس تا مدت‌ها بصورت یک بیگانه و غریبه در میان توده مردم حضور داشت اما رفته رفته هنگامی که به علل مختلف، جامعه ایرانی با دنیای جدید ارتباط برقرار کرد - و روشنفکران نیز خود یکی از علل این ارتباط بودند - روشنفکران به سهم خود می‌کوشیدند تا به مردم نشان دهند که شناخت دنیای جدید و استفاده از آن یک نیاز است و این ما - یعنی روشنفکران - هستیم که می‌توانیم این نیاز را برآورده کنیم. بنابراین روشنفکر در کنار علل یکدیگر، هم نیاز به «شناخت و



استفاده از دنیای جدید» را در جامعه تولید می کرد و هم خودش را به عنوان یکی از برآورده کنندگان این نیاز به جامعه معرفی کرد. بر این اساس است که گفتیم «روشنفکر و روشنفکری» در جامعه ما محصول یک نیاز نبود بلکه ایجادکننده یک نیاز و برآورنده آن نیاز بود.

اما «روشنفکر» چه نسبتی با «روشنفکر دینی» داشت؟ با اینکه روشنفکر، محصول یک نیاز نبود، «روشنفکر دینی» در جهت پاسخگویی به یک نیاز جدی متولد شد. به تعبیر دیگر تولد «روشنفکری» یک تولد طبیعی نبود اما تولد «روشنفکر دینی» و «روشنفکری دینی» یک تولد طبیعی بود. تولد «روشنفکری» یک تولد طبیعی نبود چون مردم بطور طبیعی از ابتدا گرایش برای شناخت و بهره برداری از دنیای جدید نداشتند ولی تولد «روشنفکری دینی» یک تولد طبیعی بود به این توضیح که وقتی به علل مختلف جامعه ایرانی با دنیای جدید آشنا شد، کم کم دریافت که دنیای جدید با دین او بی ارتباط نمی تواند باشد و این دنیای جدید بر دین و دیانت او تأثیرگذار است. از این رو احساس نیاز کرد که کسی می باید نسبت او را با این تازه وارد - یعنی دنیای جدید - تعریف کند و چون متأسفانه «عالم دینی» کسی نبود که بتواند این نیاز را پاسخ دهد، بطور طبیعی «روشنفکر دینی» یا به عرصه وجود گذاشت.

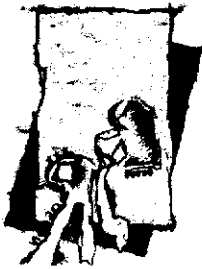
اگر «عالم دینی» در هنگام مواجهه جامعه ایرانی با دنیای جدید، می کوشید تا این دنیا را بشناسد و نسبت او را با دین مشخص کند نه «روشنفکر» و نه «روشنفکر دینی» در جامعه ایرانی «از این جهت» متولد نمی شدند. گرچه از جهات دیگر امکان تولد روشنفکر و روشنفکر دینی منتفی نبود. اما هنگامی که «روشنفکر» نیاز به شناخت و استفاده از دنیای جدید را به مردم متذکر شد و خودش نیز به عنوان پاسخی در مسیر رفع این نیاز شناخته شد و در واقع این نیاز و پاسخ به این نیاز، توسط «روشنفکر» - به عنوان یکی از «علل» تولید و پاسخ به این نیاز - در جامعه «نهادینه» شد، «روشنفکر دینی» نیز به عنوان کسی که می تواند نسبت میان دین مردم و دنیای جدید را تبیین و تعریف کند در ایران متولد شد. تشابه «روشنفکر» و «روشنفکر دینی» در این است که هر دو دنیای جدید را می شناختند و یا حداقل ادعایشان این بود که می شناسند اما تفاوتشان در این بود که «روشنفکر» دغدغه دین و دیانت نداشت ولی «روشنفکر دینی» در آغاز پیدایشش - در قبل از انقلاب - دغدغه دین و دینداری داشت.

هرچه حضور دنیای جدید در جامعه دینی ایرانی پررنگ تر می‌شد، نیاز به «روشنفکر دینی» که می‌خواست نسبت دین را با دنیای جدید تبیین کند، بیشتر احساس می‌شد و متأسفانه به موازات حضور دنیای جدید در جامعه ما عالمان دینی نکوشیدند که شناخت خود را از این تازه‌وارد افزون کنند و اگر روشنفکر دینی پا به عرصه این میدان نمی‌گذاشت معلوم نبود جامعه دینداران اکنون از چه وضعیتی برخوردار بود. به هر حال، روشنفکری دینی وظیفه‌ای را که به عهده عالمان دین بود یعنی «زمانه‌شناسی» و تبیین نسبت اوضاع زمانه با «دین مردم» بر دوش گرفت و از این جهت باری از دوش عالمان دین برداشت اما اینکه آیا این بار مسئولیت را به سلامت به مقصد رساند؟ خود موضوع قصه پر غصه دیگری است.

حال با توضیحی که به اجمال در مورد نسبت تحقق تاریخی «روشنفکر دینی» با «روشنفکر» بیان شد می‌توان به سراغ تبیین «روشنفکری دینی» پس از انقلاب - بر اساس تأکید بر مشترکات این «نوع» از روشنفکران دینی و - بر مبنای یک «تحلیل اجتماعی - مفهومی» رفت.

با توجه به نحوه حضور روشنفکران دینی در جامعه ما و به کمک تحلیل مفهوم روشنفکری دینی حداقل می‌توان چهار نمونه روشنفکر دینی، در نظر گرفت و البته این نمونه‌ها لزوماً در همه موارد با یکدیگر غیر قابل جمع نیستند - گرچه در مواردی با یکدیگر مانعة‌الجمع هستند - روشنفکر دینی در تمامی این نمونه‌ها از یک قدر مشترکی برخوردار است به این معنی که او کسی است که «معطوف به دین» است، حال این معطوف به دین بودن یا به این معنی است که روشنفکر دینی با عینکی از معارف جدید بر دین نظر می‌کند یا به این صورت است که از زاویه نگاه سنتی به دین، در دین تأمل می‌کند. یا به لحاظ منبع معرفتی و داور معرفتی روشنفکر دینی است یا به لحاظ عملکرد و کارکرد روشنفکر دینی است.

به عبارت دیگر برای عنوان «روشنفکر دینی» حداقل چهار معنی می‌توان در نظر گرفت. بدین مضمون که یا مراد از روشنفکر دینی، روشنفکری است که با عینک «معارف دنیای جدید» در موضوعات و معارف دینی نظر می‌کند و خصوصاً از جهت نسبتی که این معارف دینی با دنیای جدید و در دنیای جدید دارد. یا مراد از روشنفکر دینی، روشنفکری است که با اعتقاد به نگاه «سنتی به دین» در مورد دین و نسبت آن



با دنیای جدید تأمل و تفکر می کند یا مراد از روشنفکر دینی، روشنفکری است که به دین، به عنوان یکی از «منابع معرفت» و یکی از «داورهای معرفت» نگاه می کند و نهایتاً مراد از روشنفکر دینی، روشنفکری است که عملکرد و کارکرد او بگونه ای است که بطور جدی بر روی دین و دینداری تأثیر می گذارد.

در هیچیک از این اقسام چهارگانه روشنفکر دینی، قضاوت ارزشی در مورد روشنفکر دینی انجام نمی شود یعنی فی المثل نمی خواهیم بگوییم که عملکرد روشنفکر دینی در مورد دین و دینداری مثبت است یا منفی؟! و آیا پسندیده و درست است که روشنفکری دینی به دین بعنوان «یکی» از منابع شناخت و داورهای شناسایی نگاه کند یا می باید به عنوان «مهمترین» منبع شناخت، به دین نظر کند؟

بنابراین با توجه به اقسام چهارگانه روشنفکری دینی - که البته اگر برخی در برخی دیگر ضرب شوند اقسام بیشتری تولید می شود که عملاً نیز طیف روشنفکران دینی جامعه حاضر بیانگر این ضرب اقسام، بطور عملی در یکدیگر است - به نظر می رسد اقسام و معانی چهارگانه روشنفکر دینی، در جامعه ما دارای مصداق است.

البته مفهوم «روشنفکر» نیز در ترکیب «روشنفکر دینی» با توجه به مصادیق خارجی روشنفکر دینی دارای معنی مشخصی است یعنی گرچه هر کسی از اطلاعات جدید و دانشهای نوین و تحصیلات عالی دانشگاهی برخوردار شد لزوماً نمی توان او را «روشنفکر» دانست ولی غالباً روشنفکر، همان فردی است که در یکی از رشته های علوم جدید دارای تحصیلات عالی است یا اگر از تحصیلات جدید رسمی برخوردار نیست اما از اطلاعات و دانشهای جدید بهره مند است و بر اساس این اطلاعات و دانشهای جدید، دنیای جدید را نسبتاً می شناسد. این روشنفکران دینی معمولاً از تحصیلات رسمی علوم دینی حوزوی برخوردار نیستند گرچه از اطلاعات علوم دینی بهره مند هستند و البته هیچ منافاتی ندارد که مصداقاً و منطقاً بتوانند میان علوم رسمی جدید و علوم رسمی دینی را جمع نمایند اما بطور معمول و غالب، روشنفکران دینی مطرح و موجود با تفاوت درجاتی که دارند از این سنخ نیستند که بطور رسمی در خود، علوم دینی سنتی و علوم جدید را جمع کرده باشند. و اساساً امروزه جمع صوری و «مکسر» این دو گونه علم، که در جامعه ما مدتی است رایج شده است کمکی به «جمع سالم» علوم دینی حوزوی و علوم جدید و پرشدن شکاف میان عالم

دینی و روشنفکر دینی نمی‌کند.

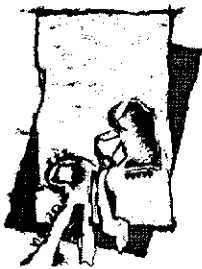
اگر بخواهیم تصویر عینی‌تر و واقع‌گرایانه‌تری از موقعیت روشنفکر دینی داشته باشیم باید توجه کرد که علی‌رغم اقسامی که برای روشنفکر دینی برشمردیم، طیف اصلی روشنفکران دینی پس از انقلاب و خصوصاً دهه اخیر، که بصورت تأثیرگذارتری از دیگر طیفهای روشنفکر دینی در محیط فکری و فرهنگی ما حضور یافته‌اند، در فضایی تنفس می‌کنند که این فضا با آن فضایی که عالمان دینی در آن تنفس و تفکر می‌کنند، تفاوت ماهوی دارد. با اینکه شاید بتوان گفت روشنفکر دینی و عالم دینی هر دو دغدغه دین و دینداری دارند اما قطعاً از آنجایی که این دو جریان فکری در دو فضای مختلف فکری تنفس می‌کنند، نمی‌توان آنها را دارای یک مسیر و مقصد دانست. و دقیقاً بر همین مبناست که امروز دیگر نمی‌توان همچون ادعای برخی، «روشنفکر دینی» را حلقه واسطی میان دانشگاه - به عنوان یک نهاد روشنفکری - و حوزه - به عنوان یک نهاد دینی - تلقی کرد.

مصادیق روشنفکر دینی موجود در جامعه نشان داده است که روشنفکر دینی کنونی بیش از آنکه واسطه بین حوزه و دانشگاه باشد واسطه بین دانشگاه و دنیای جدید است و بیش از آنکه به لحاظ مبانی فکری به تفکر عالم دینی نزدیک باشد به روشنفکری غیردینی و سکولار - و در بعضی مصادیقش به روشنفکری ضددین - نزدیکتر است و البته ذکر مستندات این سخن را عمداً به فرصت دیگری موکول می‌کنم.

چه خوب است که برخی از روشنفکران دینی کمتر بر طبل ادعای «واسطه بین حوزه و دانشگاه» بودن، بکوبند و قدری نیز به کارنامه عملکرد خود و همراهانشان بنگرند تا به روشنی دریابند که «روشنفکر دینی موجود» بیش از آنکه به تفکر دینی نزدیک باشد به تفکر سکولار و غیردینی نزدیک است در اینصورت چه جای لاف زدن در مورد روشنفکر دینی که: «واسطه‌ای است میان حوزه و دانشگاه». قطعاً چنین تعاریفی از جایگاه کنونی روشنفکر دینی، با واقعیت تطبیق ندارد و برخی از روشنفکران دینی که چنین داوری می‌کنند باید در صحت داوری ایشان تردید کرد. وصف حال ایشان به گفته خواجه شیراز چنین است که :

یکی از عقل می‌لafd، یکی طامات می‌یافتد

بیا کین داوری‌ها را به نزد داور اندازیم



باری، روشنفکر دینی و عالم دینی برخلاف تعلق خاطر مشترکی که به دین دارند اما نه نگاهشان به دین یکسان است و نه فضاهایی که در آن به تفکر و تأمل می‌پردازند، مشترک و یگانه است.

در اینجا در مقام «ارزش داوری» در مورد عملکرد عالم دینی و روشنفکری دینی نیستیم - گرچه در انتهای مقاله فارغ از این ارزش داوری نیز نخواهیم بود. - اما به هر تقدیر کسی نمی‌تواند منکر خدمات عالم دینی و روشنفکر دینی شود، همچنانکه نمی‌توان منکر نقاط ضعف و معایب اساسی این دو جریان فکری شد. ولی عمده مطلب فعلاً آن است که بدانیم «روشنفکر دینی» و «عالم دینی» هر یک به سهم خود کارکردی دارند و حاجتی از حاجات این جامعه دینی را برطرف می‌کنند اما تا مادامی که این دو صنف فکری در دو فضای متفاوت تنفس می‌کنند که هر یک از فضای آن دیگری خیر ندارد و حتی بعضاً پنجره‌ای به یکدیگر ندارند، نمی‌توان امیدوار بود که این دو، جدا از هم یا با یکدیگر بتوانند نیاز اصلی بر زمین مانده و اشباع نشده جامعه دینی ما را برآورده سازند.

آن فضایی که روشنفکر دینی در آن تنفس و تفکر می‌کند اجمالاً همان «دنیای جدید» است که از موقعیت زیر برخوردار است:

۱) تأکید بر عقل خودبنیاد تجربی است - عقل خودبنیاد تقریباً به همان مفهومی که روشنفکر غیردینی و سکولار در غرب به آن معتقد است - یعنی عقلی که مرجعیت هیچ چیزی از قبیل دین، دولت و جامعه را قبول ندارد و فقط و فقط احکام خود را می‌پذیرد و بس.

۲) دین (اسلام) در مورد شناخت موضوعاتی از قبیل سعادت، انسان، زندگی، خدا، جامعه و... نه تنها مهمترین و مطمئن‌ترین «منبع» یا «داور» معرفتی نیست بلکه حتی بعنوان یکی از منابع یا داورهای معرفتی مهم به سختی می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد. بنابراین منابع متعدد و مهمتری وجود دارند که بواسطه آنها بهتر و کاملتر از دین، می‌توان، انسان و زندگی و... دیگر موضوعات مشابه را شناخت.

۳) تأکید بر نقد و تحلیل هر موضوع و موجودی حتی تحلیل و نقد خود عقل و خود نقد توسط عقل نقاد.

۴) تمامی مدعیات دینی نیز می‌باید با همین عقل خودبنیاد نقد و ارزیابی شود و هر

حکمی توسط عقل خودبنیاد در مورد کلیات و جزئیات حوزه اعتقادات، اخلاق و احکام فقهی دین صادر شود مقبول و مطاع است.

۵) تأکید بر قداست زدایی است نه قداست زایی و این قداست زدایی از طریق نقد عقل آدمی در مورد هر موضوع دینی و غیردینی تحقق می‌پذیرد.

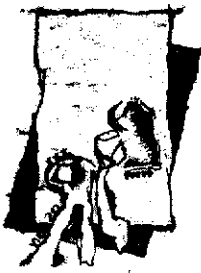
۶) روش شناسایی و خصوصاً روش شناسایی متون دینی، همان روشهای مرسوم در علوم تجربی طبیعی و علوم تجربی انسانی جدید و فنون جدید شناسایی از قبیل هرمنوتیک با شاخه‌های متنوعش است.

۷) تأکید بر «آزادی در تفکر» و «آزادی در تجربه» و ملتزم بودن به لوازم مترتب بر این آزادیها تا مادامیکه توسط عقل خودبنیاد تأیید بشود.

۸) تأکید بر «عملی»، «عینی» و «محسوس و ملموس» بودن هر فکر و سخن و ادعا و موضوعی. بنابراین نوعی اصالت برای «عمل: Practice» و «تجربه» قایل شدن. - تجربه به معنی عامش که فراتر از تجربه حسی است و هر امر تکرارپذیری، حتی از قبیل تجربیات درونی فرد را نیز شامل می‌شود. -

می‌توان برای ترسیم دقیق‌تر فضا و عالمی که روشنفکر دینی در آن تنفس می‌کند بر اصلهای فهرست فوق افزود اما همین مقدار برای ما کافی است تا نشان دهیم که اجمالاً روشنفکر دینی در چه فضایی تفکر می‌کند خصوصاً از میان اصول فوق، توجه به عقل (۱) تجربی خودبنیاد و (۲) تعدد منابع معرفتی و (۳) تأکید بر آزادی و (۴) عمل‌گرایی کافی است تا از این چهارچوب، دیگر اصول مندرج و غیر مندرج در فهرست فوق را استخراج کرد.

روشنفکران دینی فعال در عرصه تئوری‌پردازی، خصوصاً پس از انقلاب با شدت و ضعفی که در پای‌بندی به این اصول داشتند و دارند همگی در چنین فضایی به سر می‌برند و به جهت نوع نزدیکی یا دوری از این فضای فکری، نگرشها و تحلیل‌هایشان در موضوعات مختلف خصوصاً در مورد دین تفاوت می‌کند - گرچه تنها علت تفاوت نگرشهای ایشان قرب و بعدشان نسبت به این فضا نیست - اما به هر حال علی‌رغم تفاوت دیدگاه‌هایشان در موضوعات مختلف، فی‌الجمله در یک صف و سلسله قرار دارند و فی‌المثل اگر یکی دین را به معرفت دینی تقلیل می‌دهد و آن دیگری دین را به معنویت تحویل می‌برد و سومی دین را به ایمان و چهارمی تجربه



دینی و...، در نهایت همگی بر سر سفرهٔ دنیای جدید نشسته‌اند و از تنعمات همین سفره لقمه برمی‌گیرند و ارتزاق می‌کنند و همگی در زیر چتر عقلانیت عقل تجربی خودبنیاد بیتوته کرده‌اند.

آری اعتکاف این معتکفین کوی مدرنیسم باعث می‌شود که به رغم دینداری چنین روشنفکرانی در مواضع متعددی، چندان تفاوت جدی میان ایشان و روشنفکران سکولار باقی نماند و همین قربتهاست که غالب روشنفکران دینی تأثیرگذار بر فضای فکری و فرهنگی و... جامعه ما را از جرگه عالمان دینی و فضایی که عالم دینی در آن تنفس می‌کند متمایز و جدا می‌نماید.

حضور روشنفکران دینی در دنیای جدید و ارتزاق ایشان از این دنیا لوازم و کارکردهای متنوع و خاص خود را به همراه دارد و اگر تفاوتی در نحوه عملکرد روشنفکر دینی در مقایسه با عالم دینی وجود دارد، بیش از آنکه این تفاوتها محصول مواضع سیاسی و مجادلات اجتماعی ایشان باشد، محصول تنفس ایشان در دنیای جدید و بهره‌مندی از امکانات دنیایی است که در آن اقامت گزیده‌اند.

از آنچه از ابتدا تا کنون در مورد روشنفکر دینی گفتیم می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که اولاً روشنفکر دینی مفهومی است که اگر بر اساس مصادیقش تعریف شود از انواع مختلفی برخوردار می‌شود. ثانیاً روشنفکر دینی مفهومی است که اگر بر اساس مصادیقش تعریف شود چون این مصادیق تحول می‌پذیرند به تبع تحول این مصادیق مفهوم روشنفکری دینی نیز تحول می‌پذیرد و بنابراین نباید تصور کرد می‌توان یک یا چند تعریف ثابت و دائمی برای روشنفکر دینی ارائه کرد و پرونده مربوط به تبیین و تحلیل آن را مختومه اعلام کرد. ثالثاً علی‌رغم تحولات و تنوعاتی که در مصادیق روشنفکر دینی وجود داشته است هنوز می‌توان به یک فضای کلی اشاره کرد که برخی از مهمترین طیفهای روشنفکران دینی ضمن تفاوت دیدگاههایی که در اعتقاد به مبانی این دنیای جدید با یکدیگر دارند همگی در آن فضای کلی تنفس و تفکر می‌کنند. رابعاً سر‌اختلاف روشنفکران دینی با عالمان دینی بیش از آنکه به خصوصتهای شخصی یا سیاسی یا... برگردد به تفاوت فضاهایی برمی‌گردد که در آن تنفس و تفکر می‌کنند و البته حضور در هریک از این عوالم برای روشنفکر دینی و عالم دینی لوازم و کارکردهایی دارد که این دو صنف را به لحاظ عملکرد و

آثار فکری نیز از یکدیگر متمایز می‌کند. اما اجازه بدهید قدری نیز در باب موقعیت عالم دینی در جامعه خود درنگ کنیم.

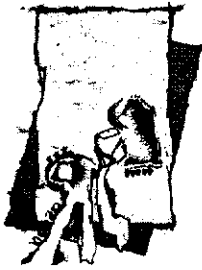
عالم دینی

عالم دینی در عرف عمومی جامعه ما، کسی است که ضمن اعتقاد و عمل به معارف دینی، با رجوع مستقیم به متون دینی، حقایق آن را می‌شناسد و به مردم معرفی می‌کند. او می‌کوشد همانند انبیاء به همراه تفهیم معارف الهی به مردم، ایشان را نیز در جهت اهداف و ارزشهای دینی، هدایت و تربیت کند.

همانطور که قبلاً اشاره شد عالمان دینی بطور طبیعی از متن دین رویدند و مورد نیاز دینداران قرار گرفتند. یعنی از طرفی متون دینی عموم دینداران را دعوت می‌کرد تا عده‌ای را در میان خود به عنوان عالم دینی پرورش دهند و از طرف دیگر از آنجایی که مردم دیندار «همیشه» و «همه جا» به پیامبر(ص) دسترسی نداشتند تا مسائل و معضلات دینی خود را از او پرسش نمایند، لازم بود کسانی که دست پرورده تفکر دینی هستند، چنین مسئولیتی را در غیاب پیامبر عهده‌دار شوند و این اشخاص، کسانی بودند که اصطلاحاً به آنها عالم دینی می‌گفتند. جامعه دینی ما نیز بر اساس همین مواجهه با دین به عالمان دینی محتاج شد. چراکه مردمی که - به علل مختلف فرهنگی و تاریخی و سیاسی و اجتماعی - دین اسلام را پذیرفته بودند پس از پذیرش این دین، نیاز می‌دیدند که هم آگاهی خود را از دین افزون کنند و هم برای حل مسائل جدید دینی به مرجع پاسخگویی رجوع کنند و این نیازها، امری بود که توسط حضور عالم دینی در جامعه برآورده می‌شد.

عالم دینی ضمن آنکه دینداران را با حقایق و معارف دینی آشنا می‌کرد، می‌کوشید تا گره از مسائل جدید دینی نیز بگشاید. دینداران از این چشم به عالم دینی می‌نگریستند که او هم آگاه و عالم به حقایق دینی است و هم می‌تواند نسبت زندگی و معیشت دینداران را با موضوعات جدیدی که برای آنها رخ می‌دهد با اتکا به مبانی دینی، مشخص کند.

بنابراین وقتی به لحاظ تاریخی و اجتماعی به جایگاه عالم دینی در جامعه دینداران، نگاه می‌شود - برخلاف حضور روشنفکر - هم حضور عالم دینی در میان دینداران،



طبیعی است و هم اقبال جامعه دینی به عالمان، طبیعی است.

ولی در طول تاریخ فرهنگ اسلامی و خصوصاً در دوره معاصر، با آنکه مسلمین می دانستند دین محصور و محدود به احکام فقهی نیست تا صرفاً فقیهان، مصداق عنوان عالم دینی باشند بلکه دین شامل بخشهای دیگری نیز مانند عقاید و اخلاق است که متکلمان و عارفان و بعضاً فیلسوفان هم می توانند به عنوان نماینده این بخشهای دین، عالم دینی محسوب شوند اما هیچگاه دینداران، آنچنان که فقیهان را مصداق اصلی و تمام عیار عالم دینی و دین شناس می دانستند، فیلسوفان و متکلمان و مفسران و عارفان را - که به ابعاد غیر فقهی دین، شناخت و آگاهی داشتند - مصداق عنوان عالم دینی ندانستند و بر همین اساس - با چشم پوشی از برخی استثناءها - در طول تاریخ فرهنگ اسلامی، آنچنان که دینداران به عالمان فقهی، اقبال نشان دادند به هیچ دسته از عالمان دیگر شاخه های معارف دینی، اقبال نشان ندادند. اقبال عموم دینداران به فقیهان، مختص به عامه مردم نیز نبود بلکه حتی در حوزه های علوم دینی که معارف الهی تدریس می شد، طالبان علوم دینی نیز بیش از آنکه به علوم غیر فقهی گرایش داشته باشند به علوم فقهی و فقیهان گرایش داشتند. اما چرا مردم - و اکثر طلاب علوم دینی - مرادشان از عالم دینی، فقیهان بودند و بس؟ چرا هیچگاه در طول تاریخ، منزلتی را که فقیهان داشتند، عارفان و فیلسوفان و متکلمان و مفسران و... نداشتند؟ و چرا مردم بیش از آنکه چشم به دست فیلسوفان و عارفان و متکلمان باشند، گوش به زنگ فتاوی فقیهان بودند؟

بدون اینکه در اینجا بخواهیم به تحلیل دلایل و علل چنین رخدادی بپردازیم صرفاً با ذکر اجمالی برخی از گمانههایی که می توانند تا حدی چنین وضعیتی را توجیه کنند، به تبیین اقبال مردم به فقیهان می پردازیم.

یکی از علل اقبال توده مردم به فقیهان آن است که به لحاظ شخصیتی و استعدادهای روحی و فکری، توده مردم نه اهل تفکر در موضوعات و مسائل عمیق فلسفی یا کلامی و مانند آن هستند و نه اهل پیمودن ظرایف سلوک معنوی، اما در همین حال توده مردم نسبتاً مستعد انجام تکالیف و دستورات دینی روزمره هستند. از این رو، مردم نه آنچنان که به فقیهان رجوع می کردند، به عارفان و حکیمان و متکلمان و مفسران رجوع می کردند و نه از ایشان به عنوان عالم دین یاد می کردند و نه

می‌توانستند از مراجعه به فقیهان به عنوان عالم دین پرهیز نمایند چراکه ایشان را متولّی بیان تکالیف و دستورات دینی می‌دانستند. بنابراین، وضعیت و استعدادهای عمومی روحی و روانی عامه مردم اقتضاء می‌کرد که مردم به فقیهان به چشم عالم دینی نگاه کنند و به ایشان بیش از دیگر اهالی معارف دینی مراجعه نمایند. و طبیعتاً در اثر این تکرار مراجعه مردم به فقیهان، فقیهان از منزلتی برخوردار می‌شوند که دیگران از آن برخوردار نبودند. به تعبیر دیگر اگر فی‌المثل مردم دیندار به لحاظ وضعیت روحی و روانی و استعداد علمی، اهل دقت نظر در مسائل فلسفی بودند یا اهل سیر و سلوک معنوی بودند و کمتر استعداد و دغدغه مسائل فقهی و تکالیف شرعی خود را داشتند، طبیعتاً کسانی که مرجع مراجعه مردم قرار می‌گرفتند و از آنها بعنوان عالم دینی یاد می‌شد، فیلسوفان و عارفان بودند و نه فقیهان.

از طرف دیگر - به هر علت و دلیل - در چشم مردم، انجام تکالیف فقهی مهمتر از فهم معارف و حقایق دینی و داشتن اعتقادات صحیح و انجام رفتارهای پسندیده اخلاقی است. یعنی مردم دین بودن دین را بیشتر به بعد فقهی و شریعتی دین می‌دانستند تا ابعاد دیگر دین و از این رو طبیعی بود که فقیهان بر اساس این گرایش مردم، بیشتر به عنوان عالم دین محسوب شوند تا عارفان و حکیمان. البته شاید از جهتی بتوان خود متون دینی را نیز عاملی در دامن زدن به بعد فقهی دین دانست - و بالتبع عامل دامن زدن به اینکه عالمان دینی بیشتر فقیهان هستند تا عارفان و مفسران و حکیمان و متکلمان - زیرا روایات فراوانی وجود دارد که محور اصلی دین و دینداری را شناخت حلال و حرام الهی و مراعات آنها می‌داند و فقیهان کسانی بودند که حلال و حرام الهی را می‌شناختند و به مردم معرفی می‌کردند. البته متون دینی - از قرآن گرفته تا سنت و سیره معصومین - علاوه بر تأکید بر بعد فقهی دین هیچگاه دین را محصور در فقه نمی‌کردند و بر دیگر ابعاد عقلی و عرفانی دین نیز تأکید فراوان و عمیق داشتند اما نهایتاً آنچه که از دین در چشم مردم برجسته می‌نمود بعد فقهی آن بود نه دیگر ابعاد آن و نتیجه چنین برجستگی در نظر مردم، ترجیح عملی فقه بر عرفان و فلسفه و... بود و ترجیح فقیهان بر عارفان و حکیمان و...

در این میان، علل «حاشیه‌ای» و «موردی» نیز بی‌تأثیر در اقبال مردم به فقه و فقیهان و دوری از عارفان و فیلسوفان نبود. فی‌المثل شطحیات عارفان یا برخلاف حقایق دینی



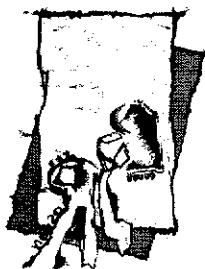
سخن گفتن فیلسوفان، از عواملی بودند که باعث می شد مردم هیچگاه نتوانند آن اعتمادی را که به فقیهان دارند به عارفان و فیلسوفان، داشته باشند. بنابراین شاید اگر اقوال و عملکرد غیرمنطبق با دین فیلسوفان و عارفان نبود، فقیهان چنین اعتبار و منزلت تاریخی و امروزی را در جامعه دینداران پیدا نمی کردند و شاید اگر جنس مشکلات زندگی و معیشتی مردم مربوط به علوم فقهی نبود و مرتبط با مسائل فلسفی و کلامی و عرفانی و اخلاقی بود، فقیهان چنین منزلت نمی یافتند و غیر ایشان چنان بی اعتبار نمی شدند و شاید اگر اعتباری را که فقیهان بطور معمول در دستگاه حاکمان و پادشاهان داشتند، حکیمان و عارفان نیز بطور ثابت و معمول در دربار پادشاهان می داشتند، مردم نیز به چشم رغبت به عارفان و فیلسوفان نگاه می کردند و شاید اگر دین در بُعد فقهی اش برجسته نمی شد، فقیهان از چنین جایگاهی که اکنون دارا هستند، در نزد مردم برخوردار نمی شدند.

ملاحظه می شود که نمی توان صرفاً یک یا چند علت اصلی را در تبیین اقبال مردم به فقه و فقیهان و دوری از عرفان و عارفان و فلسفه و حکیمان و متکلمان و غیره معرفی کرد بلکه همه این علل در کنار دهها علل دیگر دینی، سیاسی، فرهنگی، اعتقادی و اجتماعی و... غیره، دست به دست هم داده اند تا چنین وضعیتی را در طول تاریخ فرهنگ اسلامی تاکنون بوجود آورده اند که در نزد مردم، عالم دینی کسی نباشد جز عالم به دستورات شرعی و حرام و حلال الهی. در اینجا مراد از طرح نکات پیشین، اشاره به خوبی و بدی یا درستی و نادرستی چنین وضعیتی نیست بلکه غرض، توجه دادن به این مطلب است که چه شد فقیهان به چنین موقعیتی دست یافتند که در طول تاریخ، نوع حکیمان و عارفان - به جز استثناءهایی - به چنین جایگاهی نایل نشدند و چه شد با اینکه جوامع دینی اسلامی می دانستند دین از ابعاد غیر فقهی هم برخوردار است اما عملاً بُعد فقهی دین را بر دیگر ابعاد اخلاقی و اعتقادی آن، ترجیح دادند؟

نکته دیگری که در همین راستا در رابطه با عالم دینی قابل توجه است مربوط به نسبت عالم دینی با طبقه «روحانی» است. گرچه تعبیر «روحانی» از تعبیری است که قدمتی به اندازه تعبیر «عالم دینی» ندارد ولی به هر حال حداقل، ظرف سده اخیر از این تعبیر در مورد کسانی که نسبتی با علوم دینی دارند، به فراوانی استفاده شده است.

امروزه در نزد مردم - برخلاف تصور عده‌ای - روحانی بودن بر اساس نحوه ارتزاق و شیوه امرار معاش، ارزیابی نمی‌شود و لذا در چشم عامه مردم روحانی کسی نیست که درآمد مالی او از طریق وجوهات شرعی تأمین می‌شود، بلکه در نگاه مردم، روحانی کسی است که ملبس به لباس خاصی است و علی‌القاعده اطلاعات دینی او از آحاد مردم دیندار بیشتر است اما آیا از نظر مردم، روحانی همان عالم دینی است و عالم دینی همان روحانی است. گرچه هنوز غلبه با این دیدگاه است که عموم مردم، روحانی را همان عالم دینی می‌دانند و عالم دینی را کسی می‌دانند که در عین اطلاعات فراوان از دین و عامل به دین بودن، از پوشش لباس روحانیت استفاده می‌کند اما قشر تحصیلکرده که امروز می‌رود سطح عمومی مردم دیندار را تشکیل دهد، کم‌کم معتقد می‌شوند که نه لزوماً عالم دینی باید در کسوت لباس روحانیت باشد و نه لزوماً هر روحانی که از پوشش خاص برخوردار است می‌تواند به عنوان عالم دینی محسوب شود. اندک اندک این نگرش در جامعه دینی ما در حال شکل گرفتن است که عالم دینی محدود نمی‌شود به کسانی که تحصیلات خود را در حوزه‌های دینی فرا گرفته‌اند و ملبس به لباس روحانیت هستند و اطلاعاتشان بیشتر فقهی است. بلکه نه تحصیلات سنتی در علوم حوزوی و نه صرفاً آگاهی و تسلط بر علوم فقهی و نه لباس و پوشش روحانیت را داشتن، هیچ‌یک به تنهایی یا همگی با هم، ملاک نهایی برای آن نیست که فردی، عالم دینی محسوب شود بلکه می‌توان از «عالم دینی‌ای» نیز سخن گفت که در عین آشنایی و آگاهی به دین، نه پوشش روحانی دارد و نه تحصیلات حوزوی سنتی و نه علمش محدود و محصور به علوم فقهی است. با این بیان گرچه نگاه غالب به عالم دینی همان است که از ابتدا تاکنون بوده است اما این نگاه از جهتی در حال توسعه یافتن و از جهتی در مسیر تغییر یافتن است و البته اینکه آیا این نگرش سنتی به عالم دینی با حضور نگاه جدید به عالمان دینی «محو» خواهد شد و یا نگاه جدید به عالم دینی «تثبیت» خواهد شد، اموری است که گذر زمان، وضعیت آن را مشخص خواهد کرد و هنوز هرگونه پیش‌بینی و پیشگویی در این زمینه خام و زود هنگام بنظر می‌رسد.

در مجموع باید گفت عالم دینی - با همان نگاه رایج و متداول در جامعه ما به او - در



مقایسه با روشنفکر دینی از موقعیت یکسان و مشابهی برخوردار نیست. اگر روشنفکر دینی در فضای «دنیای جدید» تنفس و تفکر می‌کند عالم دینی در فضای «دنیای سنت» تنفس و تفکر می‌کند - و بدون اینکه در مقام قضاوت بخواهیم نقاط ضعف و قوت هریک از این دو دنیا را در اینجا ارزیابی کنیم باید گفت - و بر اساس همین تنفس در دو دنیای متفاوت است که دو دیدگاه متفاوت و دو نوع عملکرد و مهمتر از آن دو کارکرد متفاوت بر حضور عالم دینی و روشنفکر دینی مترتب می‌شود.

«فضا» و دنیایی که عالم دینی در آن تنفس می‌کند بطور کلی و اجمالی دارای چنین ویژگیهایی است:

۱) عقل آدمی یک عقل خودبنیاد و «بریده از وحی» و «در برابر وحی» نیست بلکه عقلی است که در طول وحی و همراه با دین و بلکه «مبتنی بر دین» به هدایت آدمی می‌پردازد.

۲) دین (اسلام) مهمترین و اصلی‌ترین منبع شناخت آدمی است. با اتکاء بر این منبع است که در حوزه موضوعاتی از قبیل خدا، انسان، سعادت و کمال، ارزشهای اخلاقی و شیوه زیستن بگونه‌ای که به رستگاری آدمی بیانجامد، می‌توان به چنان موقعیتی از لحاظ شناخت و عمل، رسید که هیچک از علوم بشری دیگر نمی‌توانند این موقعیت را در اختیار آدمی بگذارند.

علاوه بر اینکه داور نهایی در اموری که به نحوی به هدایت و رستگاری انسان مربوط می‌شود، دین است و اگر عقل نیز حکمی مستقل در این زمینه دارد تا مادامی که با محتوای نصوص قطعی دینی تعارضی نداشته باشد، قابل پیروی است و الاً خیر.

۳) دین دارای حقایق قطعی و ثابت و جزمی‌ای در مورد خدا و انسان و جامعه و جهان ... است که به هیچ وجه نمی‌توان و نمی‌باید آنها را نفی و انکار کرد و گرچه می‌توان در محدوده خاصی، هر عقیده یا موضوع دینی را به نقد کشید ولی نباید در نهایت نتیجه نقد، نفی و انکار موضوعاتی باشد که آن موضوعات مورد تأیید و تأکید دین است.

۴) هر چیزی که به نحوی از انحاء به قداست دین و معارف دینی لطمه بزند، دشمن دین و دینداری است و عقل آدمی مجاز نیست آنچنان به تحلیل و زیر و رو کردن معارف دینی بپردازد که در نهایت قداست حقایق و معارف دینی خدشه دار شود. از

طرف دیگر، از آنجایی که دین امری قدسی است هر امر مرتبط با خود را نیز قداست می‌بخشد و به تعبیری نوعی «قداست زایی» از طریق امور مرتبط با دین تحقق می‌یابد. (۵) روش شناسایی متون دینی، روش «عقلی» و «عقلایی» است و به تعبیر دیگر با استفاده از عقل، حقایق دینی شناخته می‌شوند و البته این عقل، با عقلی که در دوره جدید صرفاً از هویتی تجربی و ریاضی برخوردار شده است تفاوت ماهوی دارد.

۶) آدمی می‌تواند در هر موضوع و مسئله‌ای تفکر کند اما مجاز نیست به هر تفکر و عقیده‌ای «ملتزم» شود. او تنها می‌تواند به افکار و عقایدی، معتقد شود که منافاتی با عقاید دینی اش نداشته باشد و در عمل نیز دینداری او را به خطر نیافکند. در مقام عمل نیز آدمی مجاز به «تجربه» هر موضوعی نیست. آزادی بی‌حد و حصر در تجربه مخصوص دنیای جدید است اما در دنیای سنتی ما فقط اموری را می‌توانیم تجربه کنیم که دینداری و انسانیت ما را به مخاطره نیندازد.

۷) در عین توجه به عالم شهادت و عالم ملک و استفاده معقول از آن می‌باید معطوف به عالم غیب و عالم آخرت زندگی کنیم و از این رو توجه به امور عینی و علوم ملموس و محسوس و مادی تا مادامی اعتبار دارند که وسیله‌ای در جهت رسیدن آدمی به کمالات و اهداف الهی باشند و به تعبیر دیگر بتوانند آدمی را رهنمون به امور ماوراء طبیعی و غیر محسوس و غیر مادی کنند و ال‌امستقلاً از ارزش و اعتبار، برخوردار نیستند.

چنانکه ملاحظه می‌شود، دنیای عالم دینی و دنیای روشنفکر دینی (و غیردینی) - که قبلاً از مختصات آن یاد کردیم - علی‌الاصول با یکدیگر سازگاری ندارند. و دقیقاً به همین جهت است که ساکنان این دو دنیا نیز در جامعه ما با یکدیگر سر صلح و صفا ندارند. چطور می‌شود که انسانهایی در دو عالم زندگی کنند و از دو منبع تغذیه کنند اما از یک «زاویه» و با یک «مبنا» به موضوعات و موجودات نظر کنند و به احکام یکسان و مشابه دسترسی بیابند. همین دوگانگی فضاهاى عالم دینی و روشنفکر دینی است که عده‌ای را بر آن داشته است که حکم کنند تعبیر «روشنفکر دینی» نیز از بُن، خطا و نادرست است زیرا روشنفکر در دنیایی تنفس می‌کند که با دنیایی که دین آن را تحقق می‌بخشد تعارض مبنایی و ریشه‌ای دارد. اما واقعیت این است که نه تعبیر



«روشنفکر دینی» صرفاً دارای یک معنی و مصداق پارادوکسیکال است - چراکه از معانی و مصادیق دیگری از روشنفکر دینی نیز می توان گزارش داد چنانکه توضیحش قبلاً به اجمال گذشت - و نه دوگانگی فضای تفکر عالم دینی و روشنفکر دینی آنچنان است که یکی از این دو، نتوانند به آن دنیای دیگری وارد شوند و بر اساس آن به شناسایی و زندگی بپردازند.

حلقه مفقوده

بنظر می رسد مهمترین مشکل عالمان دینی و روشنفکران دینی جامعه ما آن است که نتوانستند - و بلکه نخواسته اند - در دنیای یکدیگر تنفس و تفکر کنند و شاید اساساً حتی پنجره ای به دنیای یکدیگر نگشوده اند و دقیقاً از همین موضع است که نیاز به یک حلقه واسطه ای احساس می شود که بتواند در این دو دنیای جدید و سنتی تنفس کند و بر اساس این تنفس و تفکر، موضوعات و معضلات و مسائل را شناسایی و پاسخگویی نماید.

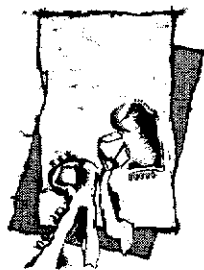
صحبت صرفاً بر سر تولد یک قشر جدید به غیر از قشر عالم دینی و روشنفکر دینی نیست، بلکه صحبت بر سر یک «فعالیت جدید» است. حال این فعالیت چه توسط روشنفکر دینی صورت پذیرد یا توسط عالم دینی یا توسط کسی که در هیچیک از دو صف مرسوم و معمول عالم و روشنفکر قرار نمی گیرد. عالم دینی در دنیای جدید تنفس و تفکر نمی کند گرچه حرفهای اهالی دنیای جدید را تقلید و تکرار می کند اما تکرار سخنان اهالی دنیای جدید غیر از آن است که خود مستقلاً در آن دنیا تفکر کند و خود، آن سخنان را بدون تقلید، تکلم نماید، همانطور که روشنفکر دینی نیز در دنیای سنت، تنفس و تفکر نمی کند گرچه حرفهای اهالی دنیای سنتی را از باب تقلید، تکرار می کند.

ملاک ورود عالم دینی و روشنفکری به فضا و دنیای طرف مقابل آن است که متناسب با آن فضا اولاً بتوانند «مسائل» آن را تشخیص دهند و ثانیاً بتوانند بر اساس آن فضا، «راه حل‌های» ممکن و مطلوب را عرضه کنند و تازه پس از رسیدن به چنین مرحله ای است که وظیفه اصلی یا همان «فعالیت جدید» که قبلاً از آن نام بردیم، توسط ایشان یا توسط همان «حلقه مفقوده» آغاز می شود. اما حقیقت آن است که

اکنون نه عالم دینی ما می تواند مسائل دنیای جدید و راه‌حلهای متناسب با آن دنیا را شناسایی کند و نه روشنفکر دینی می تواند مسائل دنیای سنتی را به همراه راه‌حلهای متناسب با دنیای سنت، شناسایی کند. در عین حال که هر دو صنف عالم و روشنفکر، مدعی هستند که اشراف بر دنیای طرف مقابل و مسائل و راه‌حلهای آن دارند اما اگر به یکی از دو طرف بگوییم در عمل مسائل دنیای طرف مقابل را نشان دهد و راه‌حلهای آن را نیز بازگو کند ملاحظه خواهید کرد که طرفین از انجام چنین عملی ناتوانند. حداکثر، آن است که بدانند طرف مقابل در دنیایی، زندگی می کند اما امکانات این دنیا چیست؟ و چگونه از آن امکانات، برای حل معضلاتش می توان استفاده کرد؟ از عهده و توان طرفین نزاع خارج است.

در مقام تشبیه، وضعیت عالم دینی، یاروشنفکر دینی مثل آن فرد عاقلی است که وارد اتاقی می شود و در اتاق، اشیاء مختلفی را می بیند اما از کارکرد و خاصیت و فواید هیچ کدام از اشیایی که در اتاق است آگاهی و خبری ندارد. البته به این فرد عاقل قبلاً گفته اند که از هر یک از این اشیائی که در اتاق است می توان استفاده های خاصی کرد ولی او خودش چون به تفصیل با این اشیاء آشنایی ندارد نمی تواند از آن اشیاء یا ابزارآلات استفاده کند. به همین ترتیب فی المثل روشنفکر دینی می داند که علم فقه در دنیای عالم دینی از جایگاه ویژه ای برخوردار است اما اگر یک موضوع و مسئله جدید را در اختیار او قرار دهی که از زاویه فقهی به آن، نگاه کند و حکم فقهی اش را معین کند، او نمی تواند و از این جهت شبیه همان فرد عاقلی است که شنیده اشیاء این اتاق کارآیی های خاص خود را دارند اما نمی داند چگونه از این اشیاء و ابزار می توان برای گره گشایی از مسائل، استفاده کرد. همچنین است وضعیت عالم دینی که فی المثل می داند یکی از مختصات دنیای جدید روشنفکر (دینی و غیردینی) «عقل خودبنیاد» است، اما اگر از عالم دینی بخواهی بر اساس عقل خودبنیاد، - خودش و صرفاً خودش و نه بر اساس تقلید از آنچه که تاکنون گفته اند و شنیده است - یکی از مسائل دنیای جدید را شناسایی و گره گشایی کند قطعاً از انجام چنین کاری ناتوان است.

البته دوردور روشنفکر دینی - بدون ورود به دنیای سنت و اشراف بر مسائل و راه‌حلهای آن - عالم دینی را طعنه می زند و مخاطب قرار می دهد که مشکلات امروز



ما نه فقهی است و نه بر فرض فقهی بودن برخی از آنها فقه موجود می تواند از آنها گره گشایی کند و از آن طرف نیز عالم دینی - بدون ورود به دنیای جدید و اشراف بر مسائل و راه حل های آن - روشنفکر دینی را تحقیر می کند که تواز خدا و دین و پیامبر، فاصله گرفته ای و متوجه نیستی که محور مسائل دنیای جدید، چیزی جز دوری از معنویت ادیان نیست. و نه می دانی که چگونه باید بر این مسائل، فائق آمد. و خلاصه آنکه هر یک از عالمان و روشنفکران جامعه ما متناسب با آن دنیایی که در آن تفکر و تنفس می کند بر طبیعت خود می تند و آن دیگری را ناصالح و یا حداقل ناکافی برای رشد و هدایت مردم، تلقی می کند. و تحلیل و دیدگاه و آراء خود را ضروری، برای هدایت جامعه می داند. ولی بنظر می رسد جامعه دینی ما که امروزه می کوشد با شتاب بیشتری به سوی بهره برداری از امکانات علمی و عینی دنیای جدید حرکت کند، بیشتر نیازمند کسانی است که نه تنها به دنیای «جدید و سنتی»، «پنجره» گشوده اند بلکه در هر دو دنیا «تنفس» کرده اند و علامت «تنفس» در یک دنیا آن است که بتوانی هم مسائل آن دنیا را خوب بشناسی و هم راه حل های موجود و متناسب آن دنیا را کشف نمایی و تازه بعد از این مرحله است که این «حلقه مفقوده» میان عالم دینی و روشنفکر (دینی و غیر دینی) باید به سراغ انجام وظایف خود برود. متأسفانه کم نیستند دانشگاهیان و حوزویانی که به سادگی گمان می کنند که اگر با سخنان و مطالب متفکران دنیای جدید آشنا شدند و از آنها نقل قول کردند و به گفتار آنها استناد کردند، «علامت» آن است که در «دنیای جدید» تنفس کرده اند یا اگر قدری آیه و روایت در یک موضوع جمع آوری شد و بر اساس آن در مورد موضوعی، اعتقادی، اخلاقی یا فقهی قضاوت گردید «علامت» آن است که در «دنیای سنت» تنفس کرده اند. در حالیکه آشنایی با سخنان اندیشمندان دنیای جدید و «استناد به آنها یا تحلیل آنها» یا اطلاع و استناد بر آیات و روایات مربوط به یک موضوع، هیچ یک علامت تنفس و تفکر کردن در یک دنیا نیست. البته «شاید» شرط لازم «تنفس کردن» در دنیای جدید و دنیای سنت باشد اما قطعاً «کافی» نیست.

«علامت اصلی» تنفس کردن در یک دنیا - چه جدید و چه سنتی اش - این است که چشمان «مشکل یاب» و «مشکل گشا» پیدا نمایی و اگر کسی توانست به چنین چشمانی مجهز شود، معلوم است که در آن دنیا تنفس کرده است و الاً خیر.

به هر تقدیر به نظر می‌رسد که امروزه عالمان دینی و روشنفکران (دینی و غیردینی) از نسبتی با یکدیگر برخوردار شده‌اند که پیش از این دارای چنین نسبتی نبوده‌اند. فی‌المثل اگر در پیش از انقلاب، عالمان دینی با توده مردم پیوند و انس داشتند و روشنفکران (دینی و غیردینی) در میان مردم، ناشناخته و غریب بودند اما امروزه به علت بالا رفتن میزان تحصیلات عمومی مردم و به علل دیگر، رفته رفته به سویی می‌رویم که روشنفکران (دینی و غیردینی) به همراه آراء و عقایدشان، نه تنها نزد مردم بیگانه نیستند و از مردم دور نمی‌باشند، بلکه کاملاً نزد ایشان شناخته شده و به آنها نزدیک هستند و بنابراین قرابت به مردم، دیگر اختصاص به عالمان دینی ندارد. همچنین اگر در پیش از انقلاب، دیدگاه و آراء و تفکر روشنفکر (دینی و غیردینی) در افراد معدود و محدودی خلاصه می‌شد و بروز می‌یافت اما امروزه «این تفکر» در جمع فراگیر و انبوهی از تحصیلکردگان دانشگاهی - و بعضاً حوزوی - نفوذ و ظهور دارد. به تعبیر دیگر روشنفکر دینی و غیردینی در پیش از انقلاب یک «نهضت» نبود اما امروزه تفکر روشنفکر دینی و غیردینی از چنان عمومیت و گستردگی - روبه افزایشی - برخوردار است که باید بعنوان یک «نهضت» از آن یاد کرد.

البته این اختلافات و تفاوت‌های مبنایی فکری و اجتماعی میان عالمان دینی و روشنفکران (دینی و غیردینی) به آن معنی نیست که ایشان هیچ نقطه اشتراکی با یکدیگر ندارند. چراکه حداقل میان عالم دینی و روشنفکر دینی این وجوه اشتراک موجود است که فی‌المثل هر دو دغدغه دین دارند - گرچه تفسیرشان از دین متفاوت است - هر دو بر روی موضوعات دینی تأمل و تحلیل می‌کنند، هر دو می‌خواهند نسبت مردم را با دین و دنیای جدید مشخص کنند. هر دو متون دینی را بازخوانی می‌کنند. گرچه عالم دینی به واسطه مبانی خویش این کار را انجام می‌دهد و بر این بازنگری نام «اجتهاد» می‌گذارد و روشنفکر دینی، بنابر مبانی خود چنین فعالیتی را انجام می‌دهد و بر آن نام «احیاگری» می‌گذارد.

این اشتراکات - که می‌توان بر فهرست آن افزود - در کنار آن تفاوت‌های مبنایی فکری و اجتماعی - که قبلاً ذکر شد - موجب شده است که هر یک از این دو صنف فکری، امروزه بتوانند پاره‌ای از مشکلات و معضلات فکری و دینی و فرهنگی جامعه دینی



ما را شناسایی و تا حد امکان پاسخگویی نمایند - و البته سخن گفتن از مشکلات فراوانی که توسط ایشان هنوز به راه‌حلی نرسیده و سخن گفتن از مشکلاتی که ایشان به سهم خود آن را آفریده‌اند فعلاً بماند - اما پرواضح است که اکنون نه هیچیک از این دو صنف فکری به تنهایی و نه حتی در کنار هم و با یکدیگر، تکافوی پاسخگویی به معضلات فکری، دینی و فرهنگی امروزین ما را نمی‌کنند. چرا که بسیاری از مشکلات ما - که رو به افزایش نیز هستند - نه اختصاص به دنیای سنتی دارد و نه مخصوص دنیای جدید است بلکه محصول «تداخل دنیای جدید در دنیای سنتی» است و در این میان عالم دینی و روشنفکر دینی را نیز نمی‌توان به یکدیگر گره زد تا کارکرد ثالثی از ایشان ناشی شود که عبارت باشد از حل مشکلات و معضلاتی که از «جنس» درآمیختگی دنیای جدید با دنیای سنتی است.

بپذیریم یا نپذیریم و توجه داشته باشیم یا خیر، این مشکلات جدید در حال تولد و روبه افزایش، نه از جنس مشکلات رایج در دنیای جدید است و نه از سنخ مشکلات مطرح در دنیای سنت، بنابراین چنین مشکلاتی، مشکل‌گشایان خاص خود را می‌طلبد که این مشکل‌گشایان نه از قبیل عالم دینی مرسوم است و نه از صنف روشنفکر - دینی و غیردینی - رایج، این مشکل‌گشایان همان حلقه‌های رابط و مفقود میان دو دنیای سنتی و جدید هستند که البته مسئولیت و وظیفه ایشان نیز کاملاً روشن است. و همانطور که قبلاً گفتیم هیچ معنی ندارد که این وظیفه یا مسئولیت حلقه‌های واسطه مفقود میان عالم دینی و روشنفکر دینی را یکی از دو صنف عالمان دینی یا روشنفکران دینی انجام دهند اما مشروط بر اینکه بتوانند در فضا و دنیای یکدیگر تنفس کنند تنفس به همان معنی که چشمان «مسئله‌یاب» و «پاسخ‌یابی» مخصوص به همان دنیا را بیابند تا پس از این بر اساس رسیدن به چنین امکاناتی بتوان وظایف اختصاصی آن حلقه‌های مفقوده را انجام دهند. در اینصورت می‌توان امیدوار بود که بسیاری از معضلات کنونی - و روبه رشد - فکری و فرهنگی و دینی ما به سمت حل شدن حرکت کنند و بسیاری از خصوصیتها به دوستی تبدیل شود و الا می‌باید در انتظار حضور همان حلقه‌های واسطه مفقوده و مستقل از صنف عالمان و روشنفکران بود که چنین وظایف و کارکردی را برآورده سازند.